

سنایی، مبادی آداب (ادب ظاهر در ده باب حدیقه الحقیقه)

دکتر شایا محمدی رفیع (نویسنده مسئول)، دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد واحد تهران جنوب

(shayarafie@gmail.com)

دکتر علی رضا شعبانلو، استادیار زبان و ادبیات فارسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

(alirezashabanlu@gmail.com)

چکیده

اصلاح ظاهر اصلاح باطن است. آداب دانی در همه‌ی جوامع انسانی و در همه‌ی حوزه‌های زندگی فردی و اجتماعی، اصلی مهم و حیاتی است. از آنجایی که واکنش‌ها در مقابل رفتار ناپسند در اغلب موارد به سبب پرهیز از درگیری یا رعایت حجب و حیا بسیار ملایم و نامحسوس است و از سویی روش القای غیر مستقیم به افراد، برای پذیرش اصول اخلاقی و اجتماعی موثرتر می‌باشد، وظیفه نویسندگان و هنرمندان برای ارائه این اصول در قالبی هنرمندانه سنگین‌تر است. سنایی شاعر است که با فصاحت و شیوایی، اندیشه‌های ژرف عرفانی، فلسفی، اجتماعی و اخلاقی را در چهارچوب قرآن و شریعت، و با اشاره به زندگی روزمره در کسوت عباراتی دلنشین ماندگار ساخته است. در بررسی حدیقه‌ی او که نمایشگر حقیقت هاست، آداب معاشرت، به مثابه یک اصل اخلاقی پر رنگ می‌نماید. در این مقاله با شیوه تحلیلی - توصیفی آداب ظاهری و آثار مثبت گنجانده شده در ده باب این اثر ارزشمند، بررسی شده است. در کنار نگرش سنتی و مردسالارانه و محدودیت‌های جامعه‌ای با فضای سیاسی ناپایدار، کوشش سنایی در پیشنهاد راهکارهایی در خصوص اصلاح و دگرگونی و ساختن یک رابطه سالم بین اقشار مختلف جامعه ستودنی است. این کوشش در مباحثی چون معاشرت، قدرشناسی، سازگاری، حجب و حیا، تلاش، امر به معروف و نهی از منکر و غیره که در ظاهر متجلی می‌شوند، مرجعی برای هدایت عوام و دستیابی به مدارج بالاتر در عرفان گردیده است.

واژگان کلیدی: سنایی، حدیقه الحقیقه، ادب ظاهر، آداب معاشرت.

۱. مقدمه

ادب در همه‌ی جوامع و بین تمامی امتهای، ملت‌ها و اقوام، اصلی مهم به شمار می‌رود و در پسندیده بودن ادب، اختلافی در میان هیچ قومی از اقوام بشر نیست. آنچه اهمیت دارد تطبیق مصداق‌های ادب است که مورد اختلاف می‌باشد و این اختلاف از لحاظ تشخیص کار نیک از بد است. چه بسا چیزهایی که در نزد ملت و قومی، از آداب خوب به شمار رود و حال آنکه در نزد سایر اقوام ادب به حساب نیاید.

پیشینه شکل‌گیری این مفهوم در ایران، به آغاز شکل‌گیری تمدن‌های نخستین بازمی‌گردد. شاهان در ایران باستان همواره در راس هرم طبقات اجتماعی ایران بوده‌اند. شاه با عنوان سایه‌ی خدا بر روی زمین از قدرت بی‌اندازه‌ای بهره‌مند بود. از این رو رعیت و مردمان تحت حاکمیت، کردار و رفتار ویژه‌ای در برابر شاهان داشتند.

«نوشته‌های تاریخی حاکی از آن است که نخست طبقه‌ی حاکم قوانینی را برای آداب معاشرت و رفتارهای احترام‌آمیز با پادشاه ایجاد کرد و به مرور این مسئله بسط و توسعه بیشتر یافت. هرودت ضمن اینکه دیوکس را نخستین فرمانروای ماد معرفی می‌کند، فرامینی را به هنگام نشستن بر تخت پادشاهی به او نسبت می‌دهد که در همین راستاست. بر اساس این فرمان، حضور در پیشگاه پادشاه ممنوع بود. تمام عرایض توسط رابطه‌ها به عرض شاه

می‌رسید. همچنین خندیدن یا تف انداختن در حریم شاه گناه به شمار می‌آمد. اگر این دستورها و آداب درباری را که هرودت به دیوکس نسبت می‌دهد، به شاهان ماد تعمیم دهیم، باید گفت شاهان این سلسله در این زمینه تأثیری به یاد ماندنی از خود در دوران‌های بعد به جا گذاشته‌اند، چرا که با در نظر گرفتن استمرار این وضعیت در روزگاران بعد از مادها و تجملات و آداب بیشتر درباری و حسن معاشرت عوام و خواص نسبت به پادشاه، متوجه می‌شویم که این حسن معاشرت نسبت به پادشاه در بین ایرانیان کهن به صورت شگرفی، نهادینه شده بود. (اسدی، مفتخری، پیرمردیان ۱۳۹۲: ۶)

احترام به پادشاه، بزرگان، پدر و مادر و همچنین ادب سخن گفتن، غذا خوردن، هدیه دادن، راست گویی و ... از جمله اموری است که ایرانیان به هنگام تعامل با یکدیگر رعایت می‌کردند. «اهمیت این مسایل برای ایرانیان از آنجا مشخص می‌شود که در این زمینه مطالبی را به ویژه در عصر ساسانی، به رشته تحریر درآوردند، نوشته‌هایی که بیشتر به قصد تربیت کردن، پاکی روح و تزکیه نفس، ظرافت در گفتار، دانستن آیین مردم داری و رسوم معاشرت، پند دادن و موعظه کردن مورد استفاده قرار می‌گرفت و در قالب اندرزنامه‌ها و آیین نامه‌ها عرضه می‌شد. شگفت اینکه بعد از فروپاشی حکومت ساسانی به دست اعراب مسلمان از این گونه نوشته‌ها مسلمانان به عنوان «المواعظ و الاداب و الحکم» و همچنین «الاداب» و «الادب» یاد کردند و خود عاملی برای بسط و انتشار آن شدند.» (محمدی ملایری ۱۳۸۴: ۳۰۸)

۱- پیشینه پژوهش و ضرورت تحقیق

آثار بسیاری به بررسی جامعه شناختی آثار سنایی پرداخته‌اند. فرهاد طهماسبی در مقاله جامعه شناسی غزل سنایی به روابط متقابل زندگی فرهنگی انسان ایرانی و بازتاب زیبایی شناسانه آن در غزل سنایی پرداخته و در مسیر پژوهش، مسائل اقتصادی، روان شناسی اجتماعی، عشق، معشوق، عاشق، تصاویر شعری و مسائل ادبی مد نظر قرار داده است. پایان نامه دیدگاه های اخلاقی در حدیقه الحقیقه سنایی از سعید عزیززی و نیز مقاله سنایی، آدمیت و اخلاق از عبدالغفور روان فرهادی اخلاق در شعر سنایی را بررسی کرده و سنایی و اخلاق حرفه‌ای از سهیلا موسوی سیرجانی و مهدیه منصوری به ابعاد گوناگون اخلاق حرفه‌ای عرفا در حدیقه الحقیقه اشاره می‌کند. فردی که آداب اخلاقی را رعایت می‌کند، خواسته‌های خود را به نفع دیگران تعدیل می‌کند و با تقویت و پرورش ابعاد معنوی، همواره در راه خدمت به هموعان اقدام می‌نماید.

برخی از آداب ظاهری مطرح شده در این پژوهش در قالب پایان نامه بسط داده شده است. از جمله در پایان‌نامه‌ای با عنوان نماز و نیایش از دیدگاه سنایی و عطار با تکیه بر حدیقه الحقیقه و الهی نامه از محمد حسن مودی به آثار نماز، آداب آن و تأثیرش در دور نگه ماندن از معاصی و گناهان اشاره شده است. ارزشها و ضد ارزشهای اخلاقی در دیوان سنایی موضوع پایان نامه دیگری از مهدی حصار است.

توجه به اشعار تعلیمی سنایی انگیزه‌ای برای نگارش پایان نامه‌هایی با عنوان جلوه‌های ادب تعلیمی بر اساس قرآن، احادیث، اخبار و معارف اسلامی در حدیقه از حامد احمدی و نکوهش دنیاداری در آثار سنایی از زهرا نوروزی گردیده است و نیز مقاله ای با نام تجلی مضامین تعلیمی - اخلاقی در قصاید سنایی اثر محمد رضا قاری و محسن عامری شهرابی ارزشها و آموزه های اخلاقی موجود در قصاید این شاعر بلندپایه را کاویده و برخی فضایل و رذایل اخلاقی به کار رفته در سروده های او را تبیین نموده است. در همین راستا کتابی با عنوان آموزه های اخلاقی و قرآنی در حدیقه سنایی از سرور رباط جزی منتشر شده است.

در پژوهش‌ها گاهی میان دو واژه‌ی «اخلاق» و «ادب» در کاربرد روزمره تفاوتی قائل نمی‌شوند، اما باید توجه داشت که اخلاق، عبارت است از ویژگی‌ها و خصائص پایداری که روح انسان در اثر تکرار و مداومت بر اعمال خاصی، به آن‌ها متصف می‌شود، ولی ادب با جنبه‌های ظاهری رفتار در ارتباط است. آداب به دو دسته‌ی دینی و غیر

دینی تقسیم می‌شود. بر این اساس، آداب دینی به آداب منسوب به دین گفته می‌شود که از نظر شرعی، برخی سنت نامیده شده‌است، یعنی شارع مقدس به آن‌ها نظر دارد و به انجام آن‌ها در قالب یک امر مستحب، دستور داده‌است. آداب غیر دینی، آدابی هستند که پیدایش و رواج آن‌ها، ریشه در ویژگی‌های منطقه‌ای، نژادی، تاریخی، صنفی، جنسی، فرهنگی و امثال این‌ها دارد. مسائل اخلاقی و همچنین آداب دینی میان فرهنگ‌های گوناگون ثابت و تغییر ناپذیر است، اما آداب اجتماعی غیر دینی که تابع تاریخ و فرهنگ مردم شمرده می‌شود، بیشتر نسبی و متغیرند. این پژوهش با توجه ویژه به آداب ظاهری و آنچه که به آداب معاشرت شهرت دارد سعی نموده گستره‌ی این موضوع را با نگاهی بسته‌تر و تنها در حدیقه الحقیقه دنبال کند و آن را همانطور که کتابی است ویژه خواص برای دست یافتن به حکمت عملی و جلوه‌ها و آرای عرفانی، مرجعی معرفی نماید برای بهره بردن عوام از ساده‌ترین و در عین حال موثرین ابزار ارتباط اجتماعی که همانا ادب ورزی است.

۱- ادب ظاهر

در مجمع البحرین و امجد، ذیل واژه‌ی ادب می‌توان به این تعاریف رسید: «آداب» جمع «ادب» به معنی آموختن علوم و دانش‌های گوناگون و محاسن اخلاقی است و به علوم و معارف عمومی نیز اطلاق می‌شود و گاهی در مورد شیء یا شخصی خاص به کار می‌رود مانند آداب درس خواندن، آداب نماز، آداب قاضی و آداب مسافرت.

در فرهنگ عمید آداب، عادات و رسوم، روش‌های نیکو معرفی می‌شود و در لغت نامه‌ی دهخدا آداب یعنی: چم و خم، حُسن معاشرت، حسن محضر، اخلاق حسنه، فضیلت مردمی، حسن احوال در قیام و قعود و حسن اخلاق و اجتماع. برتا موریس پارکر می‌نویسد: «آداب معاشرت» معادل کلمه «اتیکت» فرانسوی است که در آغاز به معنی «بلیط کوچک» بوده است. در فرانسه، به مردمانی که می‌خواستند در یک مراسم یا مجامع عمومی شرکت کنند، بلیط‌های کوچکی می‌دادند. بر روی هر بلیط دستورهایی داده می‌شد که دارنده بلیط در هنگام برگزاری مراسم چگونه رفتار کنند. پس اتیکت یعنی «راه درست معاشرت کردن با دیگران». (اقصی ۱۳۴۶: ۶۳)

معاشرت نیز در لغت نامه‌ی دهخدا این‌گونه تعریف شده است: آمیختن و با هم آمیزش کردن. (آندراج). با هم زیست کردن و با کسی زندگانی نمودن. (غیاث). اختلاط و آمیزش با هم و گفت و شنید با هم و الفت و مصاحبت و همدمی و رفاقت و زندگانی با هم و خوردن و آشامیدن با هم. (ناظم الاطباء). نشست و برخاست. (یادداشت به خط مرحوم دهخدا). (دهخدا، ۱۳۷۳: ج ۲۹)

نخستین شاخصه عرفان اسلامی، داشتن یک سلسله آداب و مراحل سلوک الهی است. عرفان اسلامی درحقیقت، مجموعه‌ای از عرفان عملی است که از آیات و روایات سرچشمه گرفته‌است. زیرساخت عرفان اسلامی، دوری از گناهانی مانند شرک به خدا، قتل نفس، نافرمانی از پدر و مادر، ریا، اتهام ناروا زدن به زن پارسا، گریز از جهاد، خودبزرگ‌بینی، حسد، آرزوی دراز، کینه‌توزی، دروغ، سخن‌چینی، نفاق، دورویی، سرزنش یا مدح بیجا، شوخی، تمسخر، پرگویی و بیهوده‌گویی است. در عرفان اسلامی، عواملی این مراحل و آداب و سلوک الهی را تهدید می‌کند که معاشرت‌های سوء و لغزش‌های ناشی از آن، شرکت در مجالس گناه، هم‌نشینی با دل‌مردگان و ثروتمندان، مجادله و قطع صلح رحم از آن جمله هستند.

اصول عرفان اسلامی، زهد، دوری از معاشرت بی‌جا، سکوت، قدرشناسی نعمت، قناعت، رضایت، توکل، تلاش، تواضع، صبر بر درد، صبر بر عبادت، صبر بر مصیبت، صبر بر فقر، تفکر، ریاضت، خوف و رجا، حسن ظن به خدا، وفای به عهد، امر به معروف و نهی از منکر، خدمت به بندگان خدا، فرو نشانیدن خشم، حفظ چشم از نگاه آلوده، صلح رحم، خوش‌حلقی، سازگاری، معاشرت در غیر مصیبت، استغنا و بی‌نیازی از مردم و مراقبه و محاسبه است.

«نجم‌الدین رازی (۶۵۴ - ۵۷۳ ق) شریعت و طریقت را به ترتیب به معنای اعمال ظاهری و باطنی می‌داند. وی به «حقیقت» همچون هدف نهایی این دو گونه اعمال می‌نگرد و صدرالمتالهین شیرازی (۱۰۵۰ - ۹۷۹ ق) در

رویکردی مشابه، چنین تفسیری از آن به دست می‌دهد: پاکسازی جهت‌الای نفس و قوه عقلی از باورداشتهای فاسد و نادانی. (بیدارفر ۱۳۷۱: ۱۲۸ و ۱۲۹)

۲- ادب ظاهر در ابواب حدیقه

باب اول رعایت آداب در محضر پروردگار

خداوند در حدیث قدسی می‌فرماید «آنا جلیسٌ منْ ذَکَرْنی» و به راستی که بهترین همنشین خداست. در نقطه مقابل آن همنشینی با نفس مطرح می‌شود:

بخ بخ آنکس که نفس را دار
خوار و در پیش خویش نگذارد
(سنایی ۱۳۵۹: ۱۳۳)

در پیشگاه خداوند بودن آدابی دارد که سنایی کوشیده در باب اول مثنوی خود به آنها پردازد. او بندگی را فکندگی در برابر حق و زدودن آئینه دل می‌داند (همان، ۱۶۶ و ۶۸) سنایی منکر ظواهر دین نیست، اما واژگانی که به آداب ظاهری اشاره می‌کنند بار عرفانی می‌یابند. عشق در نزد او همانند خواجه عبدالله انصاری از نور دین روشنی می‌گیرد، اما در نزد صوفیه دیگر عشق چنان سرکش و خونین می‌شود که «هیچ آداب و ترتیبی نمی‌جوید و همه چیز سالک حتی دین او را می‌سوزاند و از میان می‌برد. او دین واقعی را نیز عشق، عشقی بی‌پایان و فنا ناپذیر می‌شمارد.» (زرین کوب ۱۳۸۹: ۱۷۳)

اولین نکته‌ای که سنایی مطرح می‌کند و تا آخر بدان پا می‌فشارد، توجه به باطن و معنی عبادات است. حقیقت روزه و امساکها و پرهیزهای زاهدانه تنها دست کشیدن از خورشها و تحمل گرسنگی نیست، بلکه از نفس و خواهشهای نفسانی دست شستن و از قید تعینات و تعلقات رستن است، همچنانکه حقیقت نماز نیز در احساس پشیمانی از تقصیرات و ناشایست‌هاست.

ای زخود گشته سیر، جوع آن است
وی دوتا از ندم، رکوع آن است
(سنایی ۱۳۵۹: ۹۸)

در باب اول حدیقه از غالب مفاهیم، موضوعات و مسایل دینی از جمله نماز که وسیله‌ای برای تقرب است، سخن می‌آید. طهارت جسم و روح و پالودگی از آرایش صفات نکوهیده نیز از اسباب و مقدمات عبادات و شرط قبول آن شمرده می‌شود.

غسل ناکرده از صفات ذمیم
نپذیرد نماز، ربّ عظیم
(همان: ۱۳۹)

باید با جاروب «لا» که رمز نفی غیرحق است، هر صفت و اندیشه ناصواب را از خانه دل زدود و با آب نیاز و خاکساری و اخلاص، غبار غرور و خودی و شرک را از فضای سینه فرو نشانند و هر چه را که جز حق است، پشت سر نهاد و به نماز ایستاد.

از پی جاه و خدمت یزدان
دار پاکیزه جای و جامه و جان
(همان: ۱۳۸)

در سنت عرفانی، عبادت وسیله‌ای برای عمق بخشیدن به ایمان است. عبادت اگر اسیر عادت شود و از آگاهی بی‌نصیب باشد، کارکردهای اصلی خود را فرو می‌نهد و حتی تأثیری معکوس خواهد داشت. سنایی با تلمیحی به آیه قرآن «و قدمنا الی ماعملوا من عمل فجعلناه هباءً منثورا» نماز عادت را گرد و خاک پراکنده می‌داند. او با لحنی خرده‌گیرانه و انتقادآمیز بر عبادت کسانی انگشت می‌گذارد که با گستاخی و رعونت نفس و رفتاری ناشایست و مغرورانه به نماز می‌ایستند، چنانکه گویی به سبب عبادت ناقص خود بر حق تعالی منت می‌نهند. اینها فرعون

صفتانی هستند که زمانه مجال فعلیت بخشیدن به کبرمنشی و نخوت باطنی را از آنها دریغ کرده است. به هر تقدیر همان رعونت نفس نیز کافی است تا مانع تقرب بنده و جلب عنایت الهی شود:

همچو خواجه که در حرام شود به بر بنده و غلام شود
(همان: ۱۴۲)

این گونه طاعت، نشانه غفلت بنده از روح و حقیقت نماز است و قرین مجاز. سنایی نیز آه نیاز را، وسیله تهذیب نفس و شرط باریابی به آن سوی پرده راز و تقرب به حق می‌شمارد. او از انسان می‌خواهد لامکان گویان، در ره صدق نفس را بگذارد، کیسه مدوزد و پرده مدرد. علم را قرین حلم کند و از نائبات دهر به ستوه نیاید. آینه روشن دارد تا دیدار بردهد. بی فضول رانده‌ی او را به دیده قبول کند و با طوق بندگی بر گردن، بر در حق به گرد زاری گردد.

باز مردان چو فاخته در کوی طاق در گردنند کوکو گوی
فاخته غایبست گوید کو تو اگر حاضری چه گویی هو
(همان: ۸۲)

در «داستان باستان»، ابلهان بوالفضول آنچنان فرومایه می‌شوند که اشتری قادر به گشودن زبان برای تبه آنها می‌شود:

گفت اشتر که اندرین پیکار عیب نقاش می‌کنی هشدار
(همان: ۸۳)

شاعر غزنه کسانی را که در محضر الهی بی ادبی می‌کنند، شایسته‌ی همصحبتی نمی‌داند. معتقد است زور دیده را کور و زر گوش را کر نکه می‌دارد. یاد کردن کسی که در پیش است، کار نادان گونه اندیش است. او از بی اعتمادان می‌نالد، که بر سگ و زنجیر و خراس و جوال باور دارند، نه بر سمیع بصیر (همان: ۷۵، ۸۶ و ۱۰۷) زیرا آنانکه دل‌های آشنا دارند، دل ز چون و چرا جدا دارند.

بد به جز جلف و بی‌خرد نکند که نکوکار هیچ بد نکند
(همان: ۸۶)

و در این میان همنشینی با سیه رویان فقیر را شایسته تر می‌داند و بر شکر فراوان تاکید کرده است.

عاشقان سوی حضرتش سرمست عقل در آستین و جان بردست
(همان: ۱۰۹)

از دوست جز دوست نخواستن، دل به دست آوردن، پرهیز از پرگویی، نیکویی حتی با دشمن، تلطف و نوازش و احتراز از در انتظار گذاشتن، دوری از ریا و نفاق در عمل و سخن و احترام نسبت به مردان راه، از دیگر مضامین مورد تاکید این باب است. شوهر دوستی، تابعیت و تسلیم زنان در برابر همسران خود در آثار حکیم پدیدار است و برای نمونه از زن شعیب ابی که در قناعت و خرسندی تمام در کنار همسرش زندگی می‌کند و زن حاتم اصم که با توکل به رزاقیت باری تعالی به همسرش کاملا وفادار است می‌توان نام برد. (فطوره چی ۱۳۸۴: ۱۳۰)

باب دوم، قرآن روضه‌ی انس عارفان.

امام علی (ع) می‌فرماید: «ما جالسَ هذا القرآنَ أحدًا إلا قامَ عنه بزيادةٍ أو نقصانٍ، زیاده فی هدی أو نقصان من عمی». هیچ کس با این قرآن همنشین نشد، مگر آن که چون از نزد آن برخاست با فرونی و کاستی همراه بود، فرونی در هدایت، و کاستی از کوردلی. سنایی معتقد است قرآن در نقاب حرف پیش نا اهل چهره نمی‌گشاید. قدسیّت و نورانیت قرآن همه کس را مفید نمی‌افتد و همگان را بالا نمی‌کشد. آنکه سودا و هوس بلندا ندارد، هیچ نردبانی موجب ارتقا و اعتلاش نخواهد بود. مولانا برای فهم این نکته، قرآن را به ریسمانی مانند می‌کند که بسته به خواست فرد هم می‌تواند موجب ارتقا و اعتلا گردد و هم موجبات سقوط و هبوط و تنزل فرد را فراهم آورد. این کتاب دل

مجروح را شفا می دهد و دل پر درد را دوا می کند. با وجود حجاب جلال جلیل، واضح و موثق است. بر بنده است جان قرآن را به جان خواند و عقل را پیش نطق او قربان کند. زبان در کام کشد و غماز و هواخواه نباشد و از کبر دوری کند زیرا:

در دماغی که دیو کبر دمد
فهم قرآن از آن دماغ رمد
(همان: ۱۷۶)

در اینجا نیز شرط حضور پاکی دل و جان و خودشناسی است. (همان: ۱۷۷) این راه وفاداری می طلبد و آویختن به ریسمان الهی می خواهد:

رسن از درد ساز و دلو از آه
یوسف خویش را بر آراز چاه
(همان: ۱۷۹)

عرفا معتقدند همنشینی با قرآن برای فرد به مانند همنشینی با روان انبیاست. چرا که قرآن شرح احوال انبیاست و برای مردمان بسیاری که از درک حضور پیامبران محرومند، مصاحبت و همنشینی با قرآن موجب درآمیختگی با روح عالی و متعالی انبیا می شود. انس با قرآن، آرام آرام فرد را به صورت انبیا در می آورد. شمس تبریزی در این باب می گوید: «لا شک با هرچه نشینی و با هرچه باشی خوی او گیری. در گه نگری در تو پخسیتگی [قبض و دل گرفتگی] در آید، در سبزه و گل نگری تازگی در آید. زیرا همنشین، ترا در عالم خویشتن کشد. و ازین روست که قرآن خواندن دل را صاف کند. زیرا از انبیا یاد کنی و احوال ایشان، صورت انبیا بر روح تو جمع شود و همنشین شود.» (موحد، ۱۳۸۸: ۱۴۱)

ابوالمجد می نالد از کسانی که نور قرآن را رها کرده و صورت آن را دست موزه‌ی سالوس ساخته‌اند. کسانی که بهر یک دو درم تعویذ نویسی می کنند و قرآن را به رای خود تفسیر و به علم خود تقریر می کنند. در دنباله با استفاده از صنعت تشخیص (جانبخشی) به دادخواهی قرآن در روز عرض بر یزدان اشاره می کند (همان: ۱۸۱) در «ذکر سماع قرآن» به پاکیزگی جان و تن و احترام به قرآن در حال شنیدن آیات تاکید می کند.

طبع را از غنا مگردان شاد
که غنا جز زنا ندارد یاد
(همان: ۱۸۳)

در طریقی که شرط جان سپریست
نعره بیهده خری و تریست
(همان: ۱۸۴)

باب سوم، چون پیامبر نه‌ای ز امت باش. داستان زندگی پیامبران و رفتار آنان، از پشتوانه‌های فکری، فرهنگی و ادبی شعر سنایی است. پیامبر، مخلوق کامل و کمال خلقت است، راهنما و میانجی است، «رحمة للعالمین» است. کمال انسان در او تحقق یافته‌است (همان: ۲۱۳ تا ۲۱۸)، اما از تصویری آرمانی که از ایشان ترسیم کرده، نمی توان سرمشقی به دست آورد که در تقلید معمولی دستیابی به آن ممکن باشد. سنایی در هشتاد بیت «اندر صفات پیامبر» نکته ها و لطایفی را بر می - شمارد که عبارتند از: پرده دار سرای راز، شفاعت او قوت امت‌ها و قناعتش زاد کم توشه گان، معین و ناصر ملک دین و در راه خدا معظم است. رسول خدا فردی بسیار خوش اخلاق، صبور و مردمدار بود و خداوند در سوره قلم آیه چهار، او را به خلق عظیم یاد کرده‌است: انک لعلی خلق عظیم.

خَلق را خَلق او نویدگرسست
نور ماه از جمال جرم خورسست
(همان: ۲۲۲)

پیامبر دایه‌ی دین یزدان و پرورنده‌ی نور ایمان است. به اعتقاد سنایی هر که از جلال مایه‌ای دارد، خرد مصطفی او را چون دایه است. سخن پیامبر بنده را به بهشت می‌رساند و ادبش رهاننده از کنشت است. انسان در برابر این نعمت وظیفه‌ای دارد:

گر تو خواهی که گردی او را یار
از حرام و سفاح دست بدار
(همان: ۲۰۴)

«در عصر سنایی تثبیت نوعی ایدئولوژی اشعری و نظام فقهی حنفی و شافعی در خراسان همه جوانب زندگی را به یکنواختی و تکراری بودن وا داشته است. در چنین ساختاری نوع سخنان و اسلوب مخاطبات اجتماعی تکراری و شبیه است. (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۳: ص ۵۴) شاعر در ابیات پایانی این باب به بهانه مدح ابوبکر مواردی را به عنوان دلایل محبوبیت او می آورد که عبارتند از: وفاداری، صداقت، رازداری، خوش بینی، وقار و آهستگی. در حدیقه در کنار نفس پرستی، رذایل اخلاقی دیگری هم به شدت مورد نکوهش قرار گرفته اند: شکم خوارگی و حرص، شرابخواری، پول پرستی، رباخواری، تبلی، ریا و دورویی، بی غیرتی و غیبت. سنایی مخصوصاً نسبت به دوستی صمیمانه و خالص و نیرنگ بازیهای ناشی از دشمنی بسیار حساس است. او نشان داده که علم رازداری و هنر اندرزدهی از شروط دوستی هستند. همچنین به تفصیل درباره اهمیت انتخاب در روابط انسانی بحث و توصیه کرده است. او با به کارگیری تمامی سنت رایج در این زمینه، بر تکلیف مبنی بر قطع رابطه با دوستان ناباب و «عوام و بازاریان و جهال» و کسانی که «طبیعت دون» دارند و به آسانی به هیأت کسانی که وضع بد و ناجور دارند در می آیند، اصرار ورزیده و خاطرنشان کرده است که نجابت نسبی موجب شرف انسان نمی شود.

پسر هند اگر بدو بد کرد
چه زیان آفتاب را از ابر
آن بدی دان که جمله با خود کرد
کی شود جفت با مسلمان گبر
(همان: ۲۵۶)

پرحرفی و درازگویی امری نامطبوع و مطرود است و پرهیز از آن آسودگی سال و ماه را در پی دارد (همان: ۲۶۲).

ای سنایی سخن دراز مکش
کردار نیک حتی به قیمت از دست دادن دنیا همواره مطلوب و مورد تاکید بوده است:
مرد عاقل بر آن کسی خندد
دین به دنیا بخیره بفروشد
کوتاهی به ز قصه ناخوش
کز پی خویش نار پیسندد
نکند نیک و در بدی کوشد
(همان: ۲۷۲)

در داستان «فی الرایحه الکریبه علی غیبه اخ المسلم» به روایت مشهور در خصوص غیبت اشاره دارد:
هست غیبت بسان لحم اخیه
نخورد لحم اخ مرد وجیه
(همان: ۲۸۶)

باب چهارم، مرد عاقل همیشه تدارست.

«عقل سنایی عقلی است منشعب از شریعت و حکمت الهی و گاه مترادف با عقل کل یا عقل عقل. پس چندان با زندگی عادی انسان و واقعیت جهان بیرونی ارتباطی پیدا نمی کند. از این رو علم و اخلاق و حکمت او نیز در خدمت چنین عقلی قرار دارد و کاملاً رنگ دینی به خود می گیرد. حتی دنیاگریزی یا دنیا ستیزی سنایی نیز تا حدی متأثر از همین نکته است. هر چند ضدیت با عقل همیشه به ضدیت با دنیا نمی انجامد. او که مشروعیت سخنان خود را از عقل و حکمت الهی گرفته و بر تکیه گاه مطمئن سنن و معارف دینی تکیه زده است از موضع قدرت و آمریت با دیگران سخن می گوید.» (پارسا نسب، ۱۳۸۸: ۲۶) عقل سنایی موجب ترک شراب، شطرنج،

نرد، بربط و نای و قمار می‌شود. به ترک مدح و زیاده خواهی می‌انجامد. «منیت را نفی می‌کند. موجب ترک آز است. عاطفت و مهربانی در پی دارد. بر و احسان می‌آفریند.» (همان: ۶) او با عقل اکتسابی میانه‌ای ندارد و آن را عقیده می‌خواند. عقلگرایی او نیز در جهت مخالف زندگی عادی می‌ایستد.

هرکه با عقل خویش ناهلست
حلم او زور و علم او جهلست ۱
(همان: ۲۹۹)

عقل دمساز زور و بهتان نیست
پرده‌پوش فلان و بهمان نیست
(همان: ۳۰۲)

او با اشاره به داستان عقیل و آهن سرخ، بیداری در جوار عاقل خشمگین را بر غفلت ناشی از همنشینی با ابلهان ترجیح می‌دهد:

کند ار عاقلت به حق در خشم
به از آن کت ببندد ابله چشم
(همان: ۳۰۶)

«مهم‌ترین و پربسامدترین کارکرد در این منظومه تعلیمی، کارکرد ارجاعی است. حکایات با این هدف بیان شده‌اند که به روشن شدن مباحث تعلیمی و عرفانی کمک کنند. کارکردهای کنشی و عاطفی بیانگر این موضوع‌اند که سنایی کوشیده است با ترغیب مخاطب و بیان نگرش خود، بر تأثیر حکایت‌ها بیفزاید.» (میرزایی خلیل آبادی ۱۳۹۰: ۶۴) «در بعضی موارد، راوی در مورد شخصیت‌های داستانی و یا موضوع حکایت اظهار نظر می‌کند. بیان نگرش راوی به این حکایت‌ها کارکرد عاطفی نیز داده است و ابیاتی که پس از حکایت نقل شده، برای ترغیب مخاطب در جهت پذیرش اندیشه و عمل و دارای کارکرد کنشی هستند.» (همان: ۷۱) حکایت «در داد و ستد خردمند» نمونه بارزی از این نوع است.

ستد و داد را مباش زبون
مرده بهتر که زنده و مغبون
(سنایی ۱۳۵۹: ۳۰۷)

خرد از بهر عاطفت باشد
حرف بد بر زبان بون باشد
ختم عمرش بر این صفت باشد
هرکه با دین بود نه دون باشد
(همان: ۳۱۴)

باب پنجم، علم از حلم نیک پی گردد.

شاعر غزنه عالمان را ارج می‌نهد، آنان را اهل روشنایی می‌داند، کسانی که سینه‌شان چرخ است و نکیشان اختر. ویژگی بارز آنان صبریست که در سایه‌ی علم به دست آورده‌اند. این عارف عالم در برگزیدن شریک مادی و معنوی اینگونه پند می‌دهد:

بهر دین با سفیه رای مزن
رگ قیفال بهر پای مزن
بد ز نیکان سلامتی نشود
که ز بیجاده قیمتی نشود
در دونی برای زر نزنند
باسلیق از برای سر نزنند
(همان: ۳۱۷)

«وی آدمی را لایق رذیلت جهل نمی‌داند و معتقد است: اگر انسان با گنج دانش وام نادانی خود را ادا نماید و همراه عقل بر مرکب همت بتازد، از منزل جان عبور کرده، به عالم معنی وارد می‌شود و در نهایت گام در

حقیقت می گذارد. همچنین برای علم ثمرات فراوانی ذکر کرده و آن را وسیله تکامل و مایه زیبایی حقیقی انسانی دانسته و یا اینکه حیات دل و جان را به تحصیل آن منوط کرده و از آن جهت که به وسیله آن می توان حق را از باطل تمیز داد و از جهل و گمراهی نجات یافت و در نهایت به درجه یقین و پیشگاه حق تعالی رسید، بدان اهمیت و جایگاهی اساسی داده و نیز آن را نردبان آمال و آرزوهای بشری دانسته و از مخاطبان می خواهد آن را از اوان کودکی فرا گیرند.» (حدیدی، اسداللهی، ۱۳۸۶: ۶۲)

از پی دوست را و دشمن را علم جان را به و عمل تن را
(سنایی ۱۳۵۹: ۳۱۸)

ز سخنگوی قال پرس نه حال از زره گرز نه طلب نه جوال
(همان: ۳۲۰)

رهروانی که چشم سر دارند دیده بر پشت راهبر دارند
روی در خلق مقتدا نه رواست که نه راه خدای راه هواست
(همان: ۳۲۵)

در باب پنجم، سنایی به عشق و دلدادگی واقعی پرداخته و روح نا آرام عاشق را نسبت به آرامش اهل منطق ترجیح داده است. عشق مجازی یا عشق به هم نوع از نظر عرفا وسیله و مقدمه ای است برای رسیدن به عشق حقیقی به شرطی که احساسات معنوی را برانگیزد و عاشق به کمال برسد، در غیر اینصورت از نظر عرفان مذموم است. عشق مجازی در اصل پرتوی از عشق حقیقی و الهی است، زیرا حسن و زیبایی که در جهان است، جلوه ای از شاهد ازلیست. مزیت عمده ی عشق انسانی و مجازی آنست که موجب تزکیه نفس و دوری از خودخواهی و منیت در انسان می شود؛ بطوریکه عاشق دیگری را بر خود مقدم می دارد و در راه معشوق فداکاری و ایثار می کند. (همان: ۳۲۶ و ۳۲۷)

در تمام مکتبهای عرفانی از جمله عرفان اسلامی، عشق اساسی ترین و مهمترین مسأله محسوب می شود و در اصطلاح تصوف و عرفان، اساس و بنیاد هستی بر عشق نهاده شده و محبت پایه و اساس زندگی و بقا موجودات عالم را موجب می شود و جنبش و حرکت زمین و آسمان و همه ی موجودات به وجود عشق وابسته است. در تمثیل عشق زمینی شعر سنایی هم اصولی است که با محترم شمردن آن راه را برای رسیدن به معشوق ازلی گشوده می شود.

در ره عشق مرد شد صادق ناگهان گشت بر زنی عاشق
(همان: ۳۳۱)

ور وجودت به من بُدی مشغول نبدی غیر من برت مقبول
(همان: ۳۳۳)

باب ششم، حيله کن ليک بد به کس مرسان.

این بخش فضایی است برای پرورش عقل کل و تلطیف زبان پندآمیز برای آموزش رفتارهای مثبت در انسان، چون عقل سلیم هیچ گاه کسی را وادار به رفتارهای منفی نمی کند. باب ششم با داشتن ابیاتی در پرهیز از غرور، شهوت رانی، رباخواری، بددلی، خساست، تشویق به شجاعت و غیرت، همنشینی با دوستان و نکوهش اندر شکم خواری و بسیار خوردن دارای عناوینی است که در ذیل مفهوم آداب معاشرت قابل توجه می باشد.

جان ز دیدار دوست پروردن هست چون شهد و گلشکر خوردن

(همان: ۳۵۰)

مردم از نیک نیک‌خو گردد باز چون بد بُود چنو گردد

(همان: ۳۵۱)

هرکه در زندگی بخیل بُود چون بمیرد چو سگ ذلیل بُود

(همان: ۳۶۵)

هرکه مال کسان به چشم آرد با خدایش هوا به خشم آرد

(همان: ۳۷۰)

در چشم نگاه داشتن گوید قال النبی علیه السلام: النظر سهم من سهام الشيطان:

نظری کان نبایدت منگر تا نیابی تو از زمانه خطر

(همان: ۳۵۴)

دیدت از نقش دشمنان پالای چشمت از روی دوستان آرای

(همان: ۳۷۰)

اندر نقص دنیا گوید:

مورکی را اگر بیازاری چیره گردی به ظلم و خون‌خواری

از پی رستن از سرای خسان حيله کن لیک بد به کس مرسان

با خسان خود نشست و خاست مکن قطع کردن ز خس رواست مکن

پس اگر ناگهی درافتادی سازگاری بهست و دل شادی

من ندیدم سلامتی ز خسان گر تو دیدی سلام من برسان

(همان: ۳۷۱)

«اندر حشر و نشر الناس كما يعيشون يموتون و كما يموتون يحشرون» با اشاره به سه گروه از اقشار جامعه که همانا فقها و زهاد و قضات هستند، آنان را نسبت به عواقب افعالشان هشدار می دهد و در ادامه راهکارهایی برای اصلاح و دگرگونی پیشنهاد می کند:

کادمی زاده تا نشد مردم گه پری ، گه ددست ، گه گژدم

(همان: ۳۸۲)

راز اگر چون زمین نگهداری آسمان وار بهره برداری

(همان: ۳۸۳)

گر بود زینتش ز عقل و ادب ورنه هم با بهایم است نسب

(همان: ۳۸۶)

چون سگ و گربه آب شرم برد تا ز خلق آب و نان گرم برد

(همان: ۳۸۹)

و در «فی ذکر نفس الکلی و احواله» دوری از آز و طمع، بخل و ظلم و حسد، ریا، کبر، فروتنی، توسل به خرد و حتی پرهیز از نژاد پرستی تاکید و تشویق شده است:

نشود مال جز به دون مایل جاهل از طبع بد شود سایل

(همان: ۴۰۷)

که نبیند کسی از او آزار

عمر کرکس از آن بُود بسیار

(همان: ۴۱۳)

باب هفتم، ادب آموزی از روزگار

معروف است که می گویند دو شخص به تو می آموزد: آموزگار و روزگار، اولی به قیمت جانش و دیگری به قیمت جانت.

چون نیاموختی ز خلق زمین

ادب آموزدت زمان پس از این

(همان: ۴۱۷)

جز تهی دست و بی ادب نبود

هرکه شاگرد روز شب نبود

(همان: ۴۷۸)

این باب در نکوهش بیهوده خندیدن آغاز می شود و در ادامه حرص و آز را جز در ره شرع و رضای خدا جایز نمی داند. (همان: ۴۲۹) شاید بتوان گفت در هیچ کدام از ابواب حدیقه به اندازه‌ی باب هفتم درباره‌ی دوستی و آداب آن سخن سرایی نشده است. علی رغم اینکه دوستی و دشمنی یک موضوع اجتماعی پیش پا افتاده به نظر می‌رسد، اما بسیار پیچیده، ظریف و حائز اهمیت است. روابط و مناسبات فی مابین فرد، خانواده و فرد، اجتماع و خانواده، اجتماع و سایر گروه‌ها و همچنین فرد با خداوند تبارک و تعالی در این حوزه تبیین و تعریف می‌گردد. سنایی به خوبی هر چه تمامتر این مهم را در «فصل فی الحکمة ذکر الحکمة احکم فائها بین الکائنات حکم مثل الاحباب والاعداء کمثل الدواء والداء در دوستی و دشمنی» به هم آمیخته و بیان نموده که پیش از این دوستان از غم یکدیگر نمی‌آسودند. (همان: ۴۴۸)

«فی ذکر رفقا سوء»، پس از آگاه ساختن از عواقب دوستی با بدان و افراد نادان، به پرهیز از بدگویی، تحقیق از نیکان درباره‌ی دوستان همنشینی با دوستان خوب سفارش می‌کند. دوست باید که حلال و حرام را بشناسد، صداقت، مهر و وفا داشته باشد تا لایق همنشینی شود. (همان: ۴۵۰)

«فی ترک المخالطة مع الاوباش» سنایی عزلت نشینی را به معاشرت با اوباش ارجحیت می‌دهد. دوستی را رابطه‌ی دو طرفه می‌داند و به دنبال آن حکایت معروف زال و مهستی را در ذکر بی وفایی می‌آورد.

به حقیقت بدانکه رنگ آمیخت

هرکه وقت بلا ز تو بگریخت

(همان: ۴۵۵)

«در باب سخن و سخن سرایی در مکتب عشق نیز اعتقاداتی وجود دارد: مدعیان عشق را بیدادگران می‌دانند، زیرا این عشق به دنیا و زر و زیور آن است که انسان را پر دعوی و بی معنی می‌گرداند نه عشق حق. عاشقی را کار شیرمردان دانسته زیرا شیرمردان برای پیوستن خود به عشق برهان و دلیلی قاطع داشته و چون مدعیان دعوی باطل نمی‌دهند.» (موسوی سیرجانی ۱۳۸۱: ۴۵۳)

یار غار تو عار باشد عار

چون تو از ابلهان گزینی یار

(سنایی ۱۳۵۹: ۴۵۳)

سنایی در این بخش حدیقه سخن از دوستی و دشمنی دارد، ویژگی‌های دوستان و دشمنان واقعی را با ذکر حکایت‌هایی آورده است و گوشه‌گیری و تنهایی را بهتر از معاشرت با انسانهای زشت سیرت می‌داند. از نوعی تظاهر به دوستی و عشق زمانه‌ی خودش، رنج برده و حسرت گذشته‌های بی‌آلایش را می‌خورد. برای نشان

دادن عشق راستین، اشاره به داستان لیلی و مجنون داشته که صرف شباهت و همانندی چشم آهو با چشم لیلی، باعث شد که مجنون آن را از بند رها کند. در نهایت یکی از شرایط مهم ادامه‌ی دوستی واقعی را رازداری پنداشته است.

راز جز پیش عاقلان مگشای
دل خود جز به اهل دل منمای
(همان: ۴۵۸)

در مثنوی با عنوان «در کاهلی گوید» در ابیاتی متوالی به روابط میان آدمها اشاره کرده و توصیه‌های ارزنده‌ای بیان می‌کند:

گام زن همچو روز روشن باش
نه فسرده چو بام و روزن باش
با همه خلق رای نیکو دار
خو نکودار و رای چون خودار
(همان: ۴۷۳)

با خردمند ساز داد و ستد
که قوی‌تر شود خرد ز خرد
(همان: ۴۷۹)

با رفیقان سفر مقرر باشد
بی‌رفیقان مقرر باشد
دوست را کس به یک بلا نفروخت
بهر کیکی گلیم نتوان سوخت
(همان: ۴۸۱)

در این باب «اندر موعظت و نصیحت گوید» که صحبت زیرکان چو بوی گل و عظمت ناصحان چو طعم مل است. بی‌غرض پند همچو قند است و با غرض پند پای بند. نسیمی که از بهشت نوزد در مشام خرد زشت آید. پس:

بهر اندام دادن اوباش
دل چو سندان زبان چو سوهان باش
(همان: ۴۸۷)

مرد صوفی تصلفی نیست، از تمنی و خواست بیزار است. شاد است و خواست خود را از خدا می‌خواهد نه خلق خدا. صبور است و اهل ایثار. خود عبا می‌پوشد و خز به یاران می‌دهد، جو می‌خورد و گندم را نثار ایشان می‌کند. (همان: ۴۹۷) سنایی برای مرد صوفی سه نشانه ظاهری قائل است:

اوّل آن کو سؤال خود نکند
بد بُود خود سؤال بد نکند
دوم آنک ار کسی ازو خواهد
ماحضر بدهدش که می‌شاید
نکند باطل آن به من و اذی
که بیابد عوض به روز جزا
(همان: ۴۹۴)

باب هشتم، بی‌خرد را ز شاه دوری به.

«با توجه به اهدای حدیقه الحقیقه به بهرامشاه و مدح او و اعوان و انصارش روشن است که سنایی با پادشاهان غزنوی معاصر خود ارتباط خوبی داشته‌است. «وی با نزدیک شدن به بهرامشاه و فرزندش مسعود سیاست اصلاح و تربیت آنان را در پیش گرفته‌است. وی با نصیحت‌های مستقیم و با تمثیل‌های آموزنده ظلم و بی‌داد را نکوهیده و شاه را به عدل و عفو و احسان و بردباری در برابر رعیت تواضع، دوراندیشی و رای خردمندانه و شجاعت و سلحشوری در حفظ دین و مملکت و به طور کلی مکارم اخلاقی تشویق کرده‌است.» (پناهی ۱۳۸۷: ۲۶) او عدل و جاه پادشاه را کمر شکن می‌داند و او را صاحب کمالی معرفی می‌کند که:

چون شود پشت دشمنش چون دال

از پی دوستان به گاه جدال

(سنایی: ۱۳۵۹: ۵۲۰)

حکمش بر جان و جهان نافذ است. سنایی سیرت انبیا را براننده ی شاه دین پرور می‌داند و معتقد است بیدادگری شاه ملک او را به باد می‌دهد. (همان: ۵۵۱) از این رو پادشاه را از مشورت با کم عقلان، به ویژه در امور مهم برحذر داشته، انتخاب وزیر نادان را نشانه بی‌خردی شاه می‌داند و داشتن وزیر حسود و بخواه را موجب نحسی و بی‌تدبیری می‌داند. بهترین مشاور از دید او خرد است که موجب رای درست می‌شود. ظلم سوزی، عدل سازی و ترک هوی و هوس بر پادشاه واجب است.

او توجه به رعیت، جوانمردی و احسان را در تمثیل «پادشاهی که در وقت قحطسالی انبار دربارش را بر روی خلق گشود» مورد تاکید قرار داده و در تمثیل انوشیروان چون در وقت شکار وارد خرابه‌ای شد و پنج دینار فریدونی یافت و آن را به فال نیک گرفت و هزار برابر آن به شکرانه به نیازمندان بخشید، احسان و بخشش را آموزش داده‌است. در حکایتی که شکنجه‌گر بیگناهی را به سبب دزدیده شدن جام شکنجه می‌کند، با صرف نظر کردن انوشیروان از جام حلم، بردباری، تسامح و رازداری را به پادشاه وقت می‌آموزد. (همان: ۵۵۵) در حکایت «اندر حلم و سیاست و تحمّل پادشاه از رعیت» ضمن توصیه پادشاه به حلم و بردباری با رعیت، در واقع سیاست خود را در مدارا با پادشاه و حسن ادب با او برای رفع ظلم و دادخواهی از پادشاه، از زبان هشام بیان کرده است (همان: ۵۶۷).

وقت آن را بدان چو وقت نماز

با سلاطین چو گفت خواهی راز

چون زن زشت شوی نیکو را

کن مراعات شاه بدخو را

(همان: ۵۷۱)

پادشاه آرمان شهر سنایی، دلجوی نخبگان و خاصان است. در داستان زاهد که در باب نهم آورده شده، مامون در احترام به زاهد و اغتنام فرصت برای بهره‌گیری از محضر وی تعلل نمی‌ورزد. (همان: ۵۷۱) سیاست سنایی در نزدیک شدن به دربار هماهنگ با نظر آن دسته از منتقدان سیاست صوفیه است که گریز از امور مملکتی را عافیت طلبی تلقی کرده و پذیرش مسئولیتهای سلطانی را نوعی تهور برای نوع دوستی دانسته و فرار از انذار شاهان را سلب مسئولیت از خود و رها کردن ادب جامعه و گریز از خطرها تعبیر کرده‌اند، زیرا نهایت قبول مسئولیتها و رعایت عدالت اجتماعی ممکن است به از دست دادن جان و هلاک بینجامد و گروهی گریز از مسئولیتها را جان دوستی تلقی کرده‌اند، چنانکه برخی را از نزدیک شدن به سلطان بر حذر داشته و نزدیک شدن به او را مانند خطر کردن در دریا توصیف کرده‌اند. برای مثال در باب نهم به حکایت مردی ابله اشاره می‌شود که در زمانی نامناسب برای برآورده شدن خواسته خود به سراغ پادشاه می‌رود و عیش او را مکدر می‌سازد و سزای خویش می‌بیند و به مرگ محکوم می‌شود. (همان: ۷۰۳).

سنایی به صراحت هزل‌گویی را سبب عقیم شدن هنر شاه معرفی کرده، اما این منافاتی با خنده‌رویی و عفو او ندارد (همان: ۵۷۴).

توجه به وضع مالی زیر دستان، ایجاد امنیت برای عالمان و عادل بودن شاه، عالمی را از فریب و فتن آسوده می‌سازد (همان: ۶۱۷). سنایی در زمان خود دراندیشه‌ی ارائه راهکارهایی بوده، تا مفهومی را که امروزه در حوزه روان‌شناسی با عنوان «مدیریت خشم» بررسی می‌شود، معنا کند.

تو گل خویش ازو دریغ مدار

خلق اگر در تو خست ناگه خار

خاک پایش گزین چو سرمه چشم

آنکه دشنام دادت از سر خشم

وانکه بدگفت نیکویی گویش
 ورنه زهرت دهد بدو ده قند
 ورنه نجوید ترا تو می‌جویش
 وانکه از تو بُرد درو پیوند
 (همان: ۵۷۲)

باب نهم، دلم از نیک و بد رمان باشد.

یکی از جنبه‌های منفی در چهره تابناک سنایی، جنبه مدح‌گویی و هجو و هزل سرایی سنایی است به قول استاد شفیعی کدکنی مدح او مربوط است به نیم کره تاریک ذهنیت و هنرش که با جنبه‌های عرفانی و عاشقانه سنایی در تقابل خاصی قرار گرفته است. آشفتگی اجتماعی ایران در دوره غزنویان، خلا روحی و معنوی جامعه، ناهنجاریهای رفتاری و در هم ریختن ارزش‌های انسانی بر این بدبینی و دلتنگی می‌افزاید. «وی در جامعه ای به سر می‌برد که تعصب سیاسی، با ابزار دین همه جا سایه گستر بود و ریاکاران و سالوس ورزان در خدمت ستمگران. سنایی اوضاع آشفته عصر خویش را که غرق فساد و تباهی است می‌بیند و کارکرد تمامی اقشار برگزیده و فرودست جامعه را می‌نگرد، که جز به سودای فاسد خویش نمی‌اندیشند» (فطوره چی ۱۳۸۴: ۱۴) سوز نفس آتشین و درد جان زخمگینش در گوش طنین انداز می‌شود که:

حسد و حقد و خشم و شهوت و آز
 نر خدا ترس و نه ز مردم شرم
 گردش اندر آمده چوپایز
 یکسو انداخته ره آزر
 (سنایی ۱۳۵۹: ۶۴۱)

گویی بخش تاریک سنایی همین هجویات خاصه درباره‌ی زنان است که از لحاظ نقد اجتماعی، تاریخی و روان شناختی قابل بررسی است. خود این بدبینی را در باب دهم این چنین توصیف می‌کند:

دلم از نیک و بد رمان باشد
 من وفایی ندیده‌ام ز خسان
 زانکه هشیار بدگمان باشد
 گر تو دیدی سلام من برسان
 (سنایی ۱۳۵۹: ۷۳۹)

و در این انزوای ناشی از هوشیاری، همشینی با یاران وفادار را توصیه می‌کند و از خدمت جاهلانه برحذر می‌دارد:
 یار آن باش کت کند یاری
 شب مستی و روز هشیاری
 (همان: ۷۰۹)

باب دهم، این جهان‌بست خوب و زشت بهم.

سنایی در این باب در هزل و جد تمثیل‌های قابل توجهی می‌آورد. تمثیل‌هایی که اشاره به آداب و رسوم در مهمانی نیز دارد. لقمه تنها نزدن، زیر دستان را شریک سفره کردن، دعوت عام و اشاره به دست و دلبازی و مهمان نوازی ایرانیان در این ابیات جلوه گر است:

نیست از عقل وقت مهمانی
 چه حکیمی بُود که خوان بنهد
 لقمه تنها زدن ز لقمانی
 باغبان را نواله‌ای ندهد
 دعوت عام کردن از خردست
 میزبانی خاص خوی بدست
 (همان: ۷۰۷)

سنایی برای ایام جوانی و بهره‌گیری از این دوران پر ارزش در جوار پیران آگاه و گرم و سرد چشیده ارزش قائل است و بر آن تاکید می‌ورزد:

جز به تدبیر پیر کار مکن

پیر دانش نه پیر چرخ کهن

(همان: ۷۱۹)

در داستان «التمثل فی الاجتهاد» عمر خرسندی از حیات را در سه چیز می‌داند: جهاد و شرکت در غزوات، طاعت خداوند و سوم همنشینی با جماعتی که دور از ریا و نفاق است. (همان: ۷۲۲)

در باب دهم درباره‌ی مردمان «ایها الناس گویان» از روزگار می‌نالد. اهل زمانه نا اهلند، شحنه‌ی ظلم و قاضی جهلند. شادمانی جز در رندی و قلاشی نیست. دانش آموزی و هنر ورزی جوی ارزش ندارد. قیمت و قدر و جاه ایام با خنده و دشنام همراه است. آزادگی بی ارج است. سنایی گذشته‌ای را به یاد مردمان می‌آورد که حق نان و نمک را ادا کردن و حرمت آن را نگاه داشتن ارزش بود. روزگاری که برادری فراتر از یک رابطه همخونی بود.

حق نان و نمک فرو مگذار

عهدهای قدیم را یاد آر

وز طریق برادری مگذار

عهد دیرینه را به یاد آور

(همان: ۷۴۴)

۲- نتیجه‌گیری

سنایی با شیوه‌ی بیانی که در روزگار او قاطع و مؤثر بود، یعنی بیان شاعرانه، به تبیین نگاه خود پرداخته‌است. سخن خوش‌سخته و سنجیده‌ترین وسیله‌ای بود که می‌توانست حسن نظر و علاقه‌شنونده‌ی آن روزگار را به بهترین وجه جلب کند. در نتیجه در مکتب سنایی بخشی از رساله‌های سنتی فارسی در اخلاق، کمتر به سمت سامان و شکل و تعمیق محتوا، و بیشتر در جهت کیفیت بیان دستاوردهای آرا و اخلاق رایج سوق می‌یابد، و این امر به کمک به کارگرفتن تمامی تواناییهای القا و ذهنیت‌سازی مضمور در طبیعت منسجم شعر انجام می‌گیرد. آموزشی که سنایی می‌دهد، کنایی است، اما از یک اندیشه‌ی جدی و استوار نشأت می‌گیرد.

فضای سیاسی ناپایدار و بی سامان جامعه‌ای را ساخته که در آن ارزشهای اخلاقی دگرگون و تضادهای اجتماعی و فاصله طبقاتی آشکارتر می‌گردد. سنایی هر جا که فرصت یافته به افشا کردن زشتیها پرداخته و با اعتراض تاریکی نظام طبقاتی و احوال بد زمان را فریاد می‌کند و در پس این بیش فهمی از روزگار دچار افسردگی و بدبینی می‌شود که گاه در ابیاتی خود را نشان می‌دهد. او در تمام مواردی که به بیان ناروایی‌ها و پلیدی‌ها و زشتی‌های رایج در اجتماع و روابط افراد پرداخته، به دنبال هدفی والا بوده که همانا اصلاح این روابط است. سنایی با شعر اجتماعی خود، در کنار داشتن شخصیتی نقاد در اجتماع، بعد دیگری از ساحت وجودی خویش را به عنوان مصلحی اجتماعی آشکار می‌کند. سنایی علاوه بر نقد گروه‌های اجتماعی، ارزشها و معیارهای پسندیده‌ی اجتماعی را برای مردم شرح می‌دهد و آنان را به سبب انحراف از ارزشها و ترویج ضد ارزشها نکوهش می‌کند و به هوشیاری فرا می‌خواند.

خانواده در اثر او با نگرشی سنتی و مردسالارانه بازتاب یافته است، زنان عام در زندگی اجتماعی به بوت‌های فراموشی سپرده شده‌اند. در جامعه فرهنگی سنایی هنرمندان و حکیمان گوشه‌نشین هستند. در اشعار اجتماعی او اشاراتی به هر دسته از گروه‌ها و طبقات اجتماعی دیده می‌شود. طبقه حاکمان با لوازم آن، طبقه روحانیون، دانشمندان و گروه‌هایی چون بازاریان مخاطب واقع شدند و راهکارهایی در خصوص اصلاح و دگرگونی برای

رهایی از عواقب اعمال نادرستشان دریافت کرده‌اند. راهکارهایی که در حوزه های مختلف از جمله جامعه شناسی و روان شناسی قابل بررسی است.

در ده باب حدیقه الحقیقه اصول عرفان اسلامی برای ساختن یک رابطه‌ی سالم در سطوح مختلف توصیه شده است مانند: زهد، دوری از معاشرت بی‌جا، سکوت، قدرشناسی نعمت، قناعت، رضایت، توکل، تلاش، تواضع، صبر بر درد، صبر بر عبادت، صبر بر مصیبت، صبر بر فقر، تفکر، ریاضت، خوف و رجا، حسن ظن به خدا، وفای به عهد، امر به معروف و نهی از منکر، خدمت به بندگان خدا، فرو نشانیدن خشم، پرهیز از آز، حفظ چشم از نگاه آلوده، صله رحم، خوش خلقی، سازگاری، معاشرت در غیر معصیت، استغنا و بی‌نیازی از مردم و مراقبه و محاسبه.

ما نمودیم راه رشد و نجات ختم کردیم بر نبی صلوات

منابع

- احمدی، حامد؛ جلوه های ادب تعلیمی بر اساس قرآن، احادیث، اخبار و معارف اسلامی در حدیقه سنایی، راهنما: علی اصغر حلبی؛ کارشناسی ارشد؛ دانشگاه آزاد اسلامی؛ تهران مرکز؛ ۱۳۸۰.
- اسدی، میثم، مفتخری، حسین، پیرمادیان، مصطفی؛ آداب معاشرت و هم نشینی در ایران باستان جستارهای تاریخی؛ پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال چهارم، شماره دوم، پاییز و زمستان، ۱۳۹۲؛ ص ۱ تا ۱۸.
- اقصی، رضا؛ فرهنگنامه؛ تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۴۶.
- بستانی، افرا، فواد. ترجمه کامل المنجد الایجد، ترجمه رضا مهیار، تهران: نشر اسلامی، ۱۳۷۵.
- بیدارفر، محسن؛ عرفان و عارف‌نمایان، تهران: الزهراء، ۱۳۷۱.
- پارسا نسب، محمد؛ از عقل ناصر خسرو تا عقل سنایی؛ نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان، زمستان، شماره ۲۶، ۱۳۸۸؛ ص ۲۶.
- پناهی، مهین؛ روابط سنایی با شاهان (از حدیقه و دیوان اشعار)؛ پژوهشهای ادبی، زمستان، ش ۲۲، ۱۳۸۷؛ ص ۹ تا ۳۸.
- حدیدی، خلیل، اسداللهی، خدابخش؛ علم و معرفت در آثار سنایی غزنوی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی (دانشگاه اصفهان) شماره ۴۹، ۱۳۸۶؛ ص ۵۳ تا ۷۴.
- حصاری، مهدی؛ ارزشها و ضد ارزشهای اخلاقی در دیوان سنایی، راهنما محمد شفیع صفاری، دانشگاه قزوین؛ ۱۳۸۲.
- دهخدا، علی اکبر؛ لغت نامه دهخدا؛ تهران: نشر دانشگاه تهران؛ ۱۳۷۳.
- رباط جزئی، سرور؛ آموزه های اخلاقی و قرآنی در حدیقه سنایی؛ چاپ اول؛ تهران: سخنوران؛ ۱۳۹۳.
- روان فرهادی، عبدالغفور؛ سنایی آدمیت و اخلاق؛ تلاش، شماره ۷۳، ۱۳۵۶؛ ص ۶۰ تا ۶۳.
- زرین کوب، عبدالحسین؛ با کاروان حله؛ تهران: نشر علمی، ۱۳۸۹.
- سنایی، ابوالمجد محدود بن آدم؛ حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه؛ تصحیح مدرس رضوی؛ تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۹.
- شفیع کدکنی، محمدرضا؛ تازیانهای سلوک؛ چاپ ۱۵؛ تهران: نشر آگه، ۱۳۹۳.
- شفیع کدکنی، محمدرضا؛ زمینه‌ی اجتماعی شعر فارسی؛ چاپ اول؛ تهران: اختران زمانه، ۱۳۸۶.

- طریحی، فخرالدین بن محمد؛ مجمع البحرین؛ تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۷.
- طهماسبی، فرهاد؛ جامعه شناسی غزل سنائی، نشریه تعلیمی و غنایی ادب فارسی؛ پاییز، شماره ۱، ۱۳۸۸؛ ص ۱۰۱ تا ۱۲۴.
- عزیزی، سعید؛ دیدگاه‌های اخلاقی در حدیقه الحقیقه سنایی؛ راهنما: جوکار؛ دانشگاه شیراز، ۱۳۸۱.
- عمید، حسن؛ فرهنگ عمید؛ تهران: نشر فرهنگ اندیشمندان، ۱۳۸۹.
- فطوره چی، مینو؛ سیمای جامعه در آثار سنایی؛ تهران: نشر امیرکبیر، ۱۳۸۴.
- قاری، محمدرضا؛ عامری شهبابی، محسن؛ تجلی مضامین تعلیمی و اخلاقی در قصاید سنایی؛ پژوهش نامه ادبیات تعلیمی، تابستان، دوره ۶، شماره ۲۲، ۱۳۹۳؛ ص ۱۲۷ تا ۱۴۷.
- محمدی ملایری، محمد؛ فرهنگ ایرانی پیش از اسلام و آثار آن در تمدن اسلامی و ادبیات عربی؛ تهران: نشر توس، ۱۳۸۴.
- موحد، محمد علی؛ خمی از شراب ربانی: گزیده‌ی مقالات شمس، چاپ دوم، تهران: نشر سخن، ۱۳۸۸.
- مودی، محمد حسن؛ نماز و نیایش از دیدگاه سنایی و عطار؛ راهنما: حسن آبادی، محمود؛ پایان نامه کارشناسی ارشد؛ دانشگاه سیستان و بلوچستان، ۱۳۹۲.
- موسوی سیرجانی، سهیلا؛ سنایی، طوطی و بوتیمار؛ مجله: دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، زمستان، شماره ۱۶۴، ۱۳۸۱؛ ص ۴۴۳ تا ۴۶۲.
- موسوی سیرجانی، سهیلا؛ منصوری، مهدیه؛ سنایی و اخلاق حرفه‌ای، مجله ادبیات عرفانی و اسطوره شناختی، بهار، شماره ۴۲، ۱۳۹۵؛ ص ۲۵۷ تا ۳۰۰.
- میرزایی خلیل آبادی، بتول؛ صرفی، محمد رضا؛ معین الدینی، فاطمه؛ کوپا، فاطمه؛ الگوی ساختاری _ ارتباطی حکایت‌های حدیقه؛ پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی، بهار، شماره ۹، ۱۳۹۰؛ ص ۶۴.
- نوروزی، زهرا؛ نکوهش دنیاداری در آثار سنایی؛ راهنما: ابوالقاسم رادفر؛ دانشگاه آزاد جیرفت؛ ۱۳۸۱.
- همدانی، عین القضاة؛ تمهیدات؛ به تصحیح عقیف عسیران؛ چاپ سوم؛ تهران: کتاب خانه‌ی منوچهری؛ ۱۳۷۰.